

مکتوبی از ابوالفضل گلپایگانی در باب معاد و مباحثه وی با حکیم جلوه

○ فاطمه نورایی نژاد

۲۷۳

پس از انتقال پایتخت ایران به تهران در دوره قاجار، به تدریج و با ساخت مساجد و مدارس و مهاجرت برخی علما، این شهر مرکزی فرهنگی و فکری یافت. به خواست مؤسس مدرسه مروی^۱، فتحعلیشاه قاجار از حکیم ملاعلی نوری^۲ یکی از بزرگترین استادان مکتب فلسفی اصفهان برای تدریس دعوت نمود. او به سبب کهولت سن و فزونی طلاب، به جای خویش یکی از مجربترین شاگردانش یعنی ملا عبدالله مدرس زنوزی^۳ را روانه تهران کرد. بدین ترتیب از ۱۲۳۷ق حوزه حکمی و فلسفی تهران نه تنها وارث مکتب فلسفی اصفهان گردید بلکه به دلایلی چند به عنوان حوزه مستقلی در تاریخ فلسفه اسلامی به شمار آمد.^۴ در این زمان علاوه بر آنکه به خاطر توجه خاص شاه قاجار به ملا عبدالله زنوزی، فلسفه در صورت و در معنا رو به پیشرفت نهاد، شاگردانی نیز تربیت می شدند که هم سعی در مطالعه فلسفه صدرایی با شیوه‌ای نو داشتند و هم به مرور و با ورود علوم جدید^۵ اقدام به دفاع از فلسفه و الهیات اسلامی و تصحیح کتاب‌شناسی کتب درسی قدیم فلسفه می نمودند.^۶

این روند با هجرت حکمای اربعه، آقای محمدرضا قمشه‌ای^۷، آقا علی حکیم مدرس زنوزی^۸، آقا میرزا سید ابوالحسن جلوه و آقا میرزا حسین سبزواری^۹ از اصفهان و سبزواری به تهران تثبیت شد^{۱۰} و چنان رونقی به حوزه فلسفی و عرفانی تهران بخشید که علاقه‌مندان به حکمت برای بهره‌مندی از علوم عقلی و شرح و تفسیر اندیشه‌های ابن‌سینا و ملاصدرا به شیوه‌ای پویا و مستعد گفتگو با

اندیشه‌های جدید، از اطراف و اکناف به این حوزه روی آوردند. مکتب تهران در واقع استمرار مکتب فلسفه اصفهان و سنت فلسفی اسلامی است که در عین حال میزبان تفکر غربی نیز به شمار می‌آید و افزون بر آن در طول برقراری این حوزه متون فلسفی علاوه بر زبان عربی به زبان فارسی به نگارش درآمد.^{۱۱}

هم‌زمان با این ایام که کانونهای فرهنگ سنتی اسلامی در حال تربیت شاگردانی بودند که در عین آمادگی برای پذیرش و تأمل در باب ایده‌های نو، ارائه‌کننده تفاسیر عمیقی از آن فرهنگ به شمار می‌آمدند و حوزه‌های علوم فقهی و اصولی نیز به عنوان مراکز ثقل علوم اسلامی به تربیت مجتهدان و فقهای متعدد می‌پرداختند، بنا به دلایل متعدد فرهنگی و سیاسی، فرقه جدید «بابیه» در ایران اسلامی پدید آمد و بزودی گروهی از مسلمانان را از کیش خود دور کرد و تا جایی پیش رفت که از دست مؤسسان اولیه ایرانی تبارش هم خارج شد و سر از امریکا و انگلستان درآورد و سرانجام در اسرائیل توطن‌گزید.^{۱۲} البته گلایه در این مورد شاید تنها متوجه استعمارگران طمعکار بیگانه نباشد و ضعف مدیریت سیاسی و فرهنگی در آن مقطع از تاریخ کشور - غیر از اقدامات قاطعانه امیرکبیر علیه بهائیت - را باید مدنظر قرار داد؛ ولی به هر تقدیر این میهمان ناخوانده برای فریب دادن عوام و توجیه مبانی دروغینش، دقیقاً همان مسیری را طی کرد که خوشایند سیاستهای تفرقه‌انگیز بیگانگان بود. داعیان ساده‌لوح و نفس‌پرور این فرقه از هرگونه هتاک آشکار و پنهان نسبت به فقه و فلسفه اسلامی کوتاهی نمودند و با ایجاد رخنه در مبادی عبادات ظاهری و تشکیک در مبانی فکری و فقهی شریعت محمدی (ص) به عنوان ابزار مناسبی در دست دول استعماری به اغتشاش و ناآرامی در این سرزمین دامن زدند.

ولی ضمیر روشن ایرانی چنین آلودگیهایی را برنمی‌تابید.^{۱۳} علاوه بر درک صحیح عموم شیعیان که به حراست دل و کیان «مشرقی» سرزمین خویش اهتمام داشتند، علما و حکیمان شیعه نیز با تربیت شاگردان و نگاشتن آثار به روشنگری و مقابله با چنین اوهام بی‌اساسی می‌پرداختند. در عصر ناصری با ورود آثار و تألیفات جدید و سفر طالبان علوم به مغرب زمین، تحولاتی نیز در زمینه علوم حکمی پدید آمد و اندیشمندان ایرانی در حال نقد و تفسیر آرای سنتی و جدید علوم عقلی یا سایر علوم به سر می‌بردند. به عنوان مثال بدایع الحکم، نگاشته آقا علی مدرس زنوزی را می‌توان از مهم‌ترین آثار مکتب حکمت متعالیه پس از اسفار ملاصدرا - آن هم به زبان فارسی - دانست که به دلیل طرح فلسفه سنتی اسلامی در کنار فلسفه غربی (عمدتاً کانتی) اولین متن تطبیقی فلسفه سنتی اسلامی به شمار می‌آید. مدرس زنوزی ضمن نگاهی جدید به مبانی فلسفه صدرایی، مسائلی همچون معاد جسمانی، معرفت و حرکت جوهری را توسعه بخشیده است و بر آن بوده که به هفت پرسش فلسفی بدیع‌الملک میرزا - شاهزاده قاجار - پاسخ گوید؛ پرسشهایی که

مکتوبی از ابوالفضل گلپایگانی در باب معاد و...

از طریق مطالعه آثار فلسفی اروپایی برای وی مطرح شده بود. آقا علی مدرس زنوزی با توجه به نظریات ملاصدرا در باب معاد یا بقای پس از مرگ انسان، می‌کوشید تا معاد جسمانی را همان‌گونه که در شریعت اسلام مورد توجه است با طریقی برهانی و عقلی توجیه و اثبات نماید و در این مسیر از آشنایی و تأمل نسبت به تفکر جدید فلسفی در اروپا نیز برکنار نبوده است.^{۱۴}

حکیم جلوه اصفهانی نیز یکی از حکمای اربعه و از استادان مبرز است که علاوه بر توجه به تفسیر فلسفه سنتی اسلامی، به عنوان متفکری اهل گفتگو نیز شهره گشت و هم به سبب این اشتهاور مورد عتاب و عناد تحجری پیشه‌گان بهایی واقع شد. در اینجا با بررسی برگه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، به تأمل پیرامون اسنادی می‌پردازیم که به ملاقات یکی از بهاییان و این حکیم بزرگ اشاره دارد.

حکیم میرزا ابوالحسن جلوه اصفهانی



حکیم میرزا ابوالحسن جلوه اصفهانی به سال ۱۲۳۸ ق در گجرات در خاندانی اهل علم و فرهنگ به دنیا آمد. وی از نوادگان رفیع‌الدین طباطبایی مشهور به میرزا رفیع‌عاست.^{۱۵} پدرش سید محمد مظهر از اطبا و ادبای عصر قاجار بود. این خاندان با هجوم افغانه در اواخر عصر صفویه به اصفهان، راهی زواره شدند. مظهر که برای تکمیل فن طبابت به هندوستان سفر کرده بود به دعوت برادر فاضل و دانایش همراه با خانواده راهی اصفهان شد. چون اغلب نزدیکانش در اردستان و زواره سکونت داشتند، خانواده جلوه نیز گاهی در زواره و گاه در اصفهان توطن می‌نمودند.^{۱۶}

حکیم جلوه

چهارده ساله بود که پدرش را از دست داد و با شنیدن

احوالات خاندان علم پرور، در ابوالحسن شوق تحصیل پدید آمد.^{۱۷} در حالی که اسباب سفر چندان مهیا نبود راهی اصفهان شد و در حجره‌ای از مدرسه کاسه‌گران^{۱۸} اقامت نمود و نزد میرزا حسن حکیم به فراگیری علوم الهی پرداخت. او خود در این باره می‌گوید: «چون فطرتها در میان علوم مختلف است، خاطر من میل به علوم عقلیه کرد و در تحصیل علوم معقول از الهی و طبیعی و ریاضی اوقات صرف نمودم.»^{۱۹} جلوه در ادبیات و شعر نیز دستی داشت. از این رو به دوستی شعرا و صاحبان ذوق متمایل گردید: «اول جوانی... صحبت ادبا و شعرا و ظرفا را خوش داشتم و گاه گاه



مدرسه کاسه گران

شعری می‌گفتم... دانستم که شعر خوب گفتن لازمه ایام شباب است و این گونه معاشرت‌ها مانع همه چیز است خاصه تحصیل...»^{۲۰} پس به جد تحصیل معقول را ادامه داد و ضمناً شاگردانی نیز داشت: «مشغول مطالعه و مباحثه شدم و آنی نیاسودم و اتفاق چنان افتاد که اکثر طلاب دقیق و بافهم با من در این کار مرأوده می‌کردند.»

۲۷۶

وی پس از استفاده از محضر آخوند ملاعلی نوری و میرزا حسن نوری^{۲۱} و استادان دیگری چون ملامحمد جعفر لنگرودی^{۲۲}، آقا میرزا حسن چینی^{۲۳}، ملاعبدالجواد تونی خراسانی^{۲۴}، و سیدرضی لاریجانی^{۲۵} در اصفهان، برای تدریس به تهران آمد و در مدرسه دارالشفاء^{۲۶} ساکن شد. ظاهراً این تصمیم «به جهت تنگدستی و اصرار در عیبجویی و متعرض شدن مردمان بدون جهت به یکدیگر و واجب‌الاطاعه دانستن بعضی خود را» بوده است.^{۲۷} البته جلوه حکمتش را تنها مدیون استادانش نبود بلکه علاقه وافری به تفحص در آثار قدمای فلسفه و قضایای برهانی داشت و علاوه بر آن به تزکیه و تهذیب نفس توجه خاصی مبذول می‌نمود. این استاد فرزانه مدت ۴۱ سال در تهران توقف نمود و غالب عمرش را صرف مباحثه و مطالعه کرد. وی در حجره بزرگش در حالی که لباسی راحت بر تن می‌کرد به تدریس طلابی می‌پرداخت که از نقاط مختلف ایران در محضرش حاضر می‌شدند.^{۲۸}

حکیم جلوه در اظهارات علمی خود بر سبیل متانت و تدبیر کلام بود و همین امر نه تنها او را از طعن فقها و سایر علما در امان می‌داشت بلکه مجتهدان بزرگ و رجال و حتی عامه مردم نیز او را تکریم و احترام می‌کردند.^{۲۹} غلامحسین خان افضل‌الملک از کسانی است که

در مجلس درس او حاضر می‌شد. وی می‌گوید: «در دوره ناصری که هزار حکیم و فیلسوف در تهران بود، سه استاد کامل داشتند؛ یکی مرحوم آقا محمدرضای قمشه، یکی مرحوم آقا علی و یکی مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه. آن دو تن از همان دوره ناصری به سفر بقا رحلت کردند و اشاعه علوم عقلیه منحصر به مجلس درس میرزا ابوالحسن جلوه شد. جلوه به طمأنینه، وقار و حلم سلوک کرده بر کلمات قوم خبیر و بصیر آگاه و محیط بود و برهان جمیع فلاسفه را به اصل عبارت آنها بیان می‌کرد و از خود به هیچ وجه اظهار رأی نداشت.»^{۳۰}

جلوه در تهران به عنوان مدرس والامرته آثار بوعلی و فلسفه مشاء شهره گشت. وی در تدریس هر کتابی، ضمن تصحیح متن، روان‌سازی اقوال مخالف و موافق در باب مؤلف را بیان می‌کرد بویژه در تدریس اسفار ملاصدرا که گویا آن را تدوینی از جانب شاگردان صدرا می‌دانست، می‌کوشید تا اقوال علما در اسفار را حتماً بدانها بازگرداند.^{۳۱} در عین حال جلوه نظری ویژه به برهانی کردن مباحث عرفانی داشت که از این جهت شاید بتوان وی را بسیار نزدیک به مسلک اشراق دانست. بیتی از دیوان اشعار او مؤید این مطلب است:

عقل کالای نفیسی ست به بازار جهان ما ز عشق آتش سوزنده به کالا زده‌ایم^{۳۲}

او در مسیر رهایی از قیود شبهه و تردید، اقامت در آستان ابواب علم یعنی اهل بیت علیهم‌السلام را عزم جدی خود می‌دانست.^{۳۳} نشانه‌اش، تربیت شاگردانی متعدد از قبیل حکیم و عارف معاصر آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی، میرزا طاهر تنکابنی، سیدحسین حکیم بادکوبه‌ای، میر سیدشهاب‌الدین نیری، شیخ عبدالنبی نوری، سید موسی زرباد قزوینی، میرزا حسین‌خان وثوق، حکیم میرزا مهدی آشتیانی و برخی دیگر از استادان متأخر مکتب فلسفی تهران^{۳۴} است. آثار و برکات حکیم جلوه در گستره تألیفات و تعلیقات فارسی و عربی وی نیز جاری است. از جمله آثار و تألیفات ایشان می‌توان به انتزاع مفهوم واحد، حاشیه بر مبدأ و معاد ملاصدرا، حاشیه بر شفای بوعلی سینا، حاشیه بر شرح الملخص چغمینی، اثبات حرکت جوهری، رساله فی بیان حادث و قدیم، دیوان اشعار و رساله در بیان استجاب دعا اشاره نمود. او که در اواخر زمان خویش اولین مدرس علوم فلسفی عصر در ایران محسوب می‌شد تا سال ۱۳۰۴ که چشم از جهان فروبست همچنان به تألیف و تفکر و تربیت شاگردان می‌پرداخت.^{۳۵}

مسلک بهایی‌گری

چندی پس از اقدام مدبرانه امیرکبیر در اعدام سیدعلی محمد شیرازی یا باب که ادعای بابیت، مهدویت، نبوت و سپس الوهیت نموده، موجب پیدایش آشوبهایی در میان مسلمانان

نقاط مختلف ایران شده بود و نیز بعد از تصمیم‌گیری تعدادی از بابیان در انتقام‌کشی از شاه قاجار و ناکامی آنان در این زمینه، ناصرالدین شاه درصدد دستگیری و نابودی آنان برآمد.^{۳۶} از جمله کسانی که تحت تعقیب قرار گرفت حسینعلی نوری یا بهاء‌الله بود. وی ابتدا به سفارت روسیه پناهنده شد و با تدبیر همانها به همراه برادر خود میرزا یحیی (صبح ازل) به عراق تبعید شد.^{۳۷} در عراق نیز اندیشه‌های فتنه‌انگیز پیروان باب مورد توجه دول استعماری دیگری واقع شد. از آنجا که باب در وصیت‌نامه خود صبح ازل را جانشین خود معرفی کرده بود، اختلافاتی میان دو برادر (میرزا یحیی و حسینعلی) پدید آمد که در نتیجه آن بهاء‌الله برادر را مرتد خواند. ادامه منازعات سخت آنها^{۳۸} به تبعید حسینعلی از عثمانی به یکی از شهرهای فلسطین^{۳۹} و میرزا یحیی به قبرس منجر شد.

پس از چندی حسینعلی که ادعای مهدویت داشت، مدعی شد که وی رجعتی چون رجعت مسیح نموده این معنا را به اطلاع پاپ نیز رسانید و او را از اعتراض برحذر داشت. ولی ادعاهای وی به همین جا ختم نشد، و ادعا کرد که خدا در وی حلول کرده، اساساً او خود، خداست «انا الهیکل الاعلی».^{۴۰}

بهاء‌الله که ادعای ربوبیت و الوهیت کرده بود در ۱۳۰۹ ق به مرض اسهال خونی درگذشت و پس از وی فرزندش عباس افندی ملقب به «عبدالبهاء» بر جای او نشست. در ایران و عثمانی برای عبدالبهاء مجالی برای تبلیغ نبود، پس به اروپا و امریکا سفر کرد و از جانب آن دولتها با استقبال مواجه گردید.^{۴۱}

پس از مرگ عبدالبهاء نیز با حمایت این دوستان و هم‌پیمانان، عده‌ای رهبری بهاییان را برعهده می‌گرفتند تا اینکه بهاییان ساکن در فلسطین اشغالی و دیگر کشورهای همسایه، گروهی نه نفره را مسئول بیت‌العدل در حیفای اسرائیل کردند.^{۴۲}

این مرکز سمبلی شد برای همکاری جهانی یهودیت و بهائیت علیه منافع ملت‌های اسلامی. از آنجا که درونمایه ادعاهای این فرقه، «نسخ شریعت اسلام و برداشتن جهاد و دفاع و نیز زمینه‌های هم‌زیستی با یهودیان» بود، یهودیان کوشیدند که بهاء‌الله و عبدالبهاء را مظهر پیروزی یهود و مصداقی از پیش‌گویی عهد قدیم در مورد تجلی نور الهی در جهان هستی قرار دهند؛^{۴۳} که البته این ایده بیش از همه مورد توجه مؤسسات مسیحی و صهیونیستی قرار گرفت.

یکی از نویسندگان بهایی به نام ابوالفضل جرفاذقانی یا گلپایگانی در نوشتجات متعددش در زمینه معاد و رجعت و قیامت و حشر و تناسخ، توجهی ویژه به عبارات ادیان دیگر بویژه دین یهود داشته این‌گونه بهره‌گیری از التقاط و همه‌شمولی را مزیت دانسته است.^{۴۴}

به طور کلی مفهوم قیامت، بهشت و جهنم، برزخ و بعث از دید این فرقه با مسلمین تفاوت

دارد. آنها معتقدند جنت تصدیق باب و نار نفی ظهور اوست. این فرقه ضمن انکار توحید و نبوت و معاد، اساساً دین اسلام و مذهب تشیع را منسوخ دانسته است.^{۴۵} این عقاید و بسیاری از احکام این فرقه ضاله در آثار محمدعلی باب و بهاء‌الله منعکس است.^{۴۶} در آثار آنان علاوه بر آنکه عدم تسلط نویسندگان به ادب و زبان نگارش و تناقضهای ظاهری و مفهومی متعدد هویداست، «نفی جمیع علوم» نیز مورد تأکید خاص قرار دارد. در بیان عربی این معنا به وضوح مشاهده می‌شود: «فلتمحون کل ما کتبتم و لتستدلن بالبیان» یعنی آنچه که تاکنون نوشته‌اید نابود کنید و حتماً به کتاب بیان استدلال نمایید.^{۴۷} و یا «لایجوز التدریس فی کتب غیرالبیان... و ان ما اخترع من المنطق والاصول و غیرهما لم یؤذن لاحد من المؤمنین» یعنی تدریس هر کتابی غیر از بیان روا نیست و آنچه که به نام منطق و اصول و غیر آن اختراع شده برای احدی از مؤمنان اذن داده نشده است.^{۴۸} ابوالفضل گلپایگانی، از نویسندگان بهایی، به خواست شخصی به نام سمندر، نامه‌ای نگاشته، ضمن آن پیرامون مسئله معاد و رجعت ارواح و غیره نظریاتی مطابق با مبانی بهاییان ارائه نموده است. وی ضمناً اشاره می‌کند که وقتی در این زمینه از حکیم و فیلسوف شیعی معاصرش، ابوالحسن جلوه، سئوالاتی نمود، پاسخ وی را موافق با مسلک خود نیافته، آن را مورد نقد و نقض قرار داده است. حین مرور این نامه هجده صفحه‌ای، علاوه بر نوع بسمل به کار رفته در ابتدای آن^{۴۹} که گویای مرام نگارنده آن است در متن نیز - که هم می‌توان آن را بازتابی از انشاء عصر ناصری دانست و هم بازتابی از قلم فرساییه‌های طولانی و بی‌اساس و پایه رهبران بهائیت - استنادات متعددی به کتب بیان و سایر کتابهای بهاییان به چشم می‌خورد. به هر حال این مکتوبه را می‌توان بازتاب مستند و جالب توجهی از نگاه فرقه بهائیت به دین اسلام و نیز مشرب عقلی حکمای اسلامی به شمار آورد.

گلپایگانی در ابتدای نامه‌اش ضمن تواضع فراوان نسبت به سمندر، که از نفوذ اجتماعی فراوانی برخوردار بوده، نسبت به مسئله معاد توجهی ویژه داشته است، دیدارشان در تهران^{۵۱} را یادآور می‌شود که چگونه وی را مشتاق تجدید دیدار نموده است. سپس در پاسخ به پیغام سمندر که جوایب نظر او در مورد مسئله معاد بود، با وام‌گیری از آیات قرآن و جملات ایقان و بیان و غیره به توصیف مواضع خویش در این زمینه می‌پردازد. گلپایگانی بیان می‌دارد که برای رسیدن به توحید حقیقی کتاب ایقان را سه بار نوشته و پنجاه بار خوانده است و اساس فضل - بویژه در زمینه معاد - را مستور در الواح بهاییان یافته است.^{۵۲} بر همان اساس وی دلیل تقعید کلام انبیاء پیشین در باب معاد را پیروی مردم از هوای نفس و ظن و وهم دانسته است و اکنون وی از اینکه آفتاب حقیقت در «الواح مقدسه» به روشنی طلوع کرده است و رفع شبهه از طلاب می‌نماید، احساس سرور می‌کند.^{۵۳} سپس گلپایگانی به تعریف روح

و دلیل احتیاج روح به آلتی به نام بدن در صدور افعال می‌پردازد و تفاوت ابدان را نیز به علت تفاوت ارواح عنوان می‌کند. وی در زمینه معاد با وام‌گیری از قرآن و انجیل و دساتیر زردشتیان، سعی در اثبات نشئه اولی داشته، افاضاتی در باب بهشت و جهنم و ظاهر و باطن بر آن می‌افزاید و نتیجه می‌گیرد که کیفیت معاد در کتب مقدسه معلوم می‌باشد ولی از دست جهال دور است زیرا جهالی که نام خود را عالم و حکیم گذارده‌اند، تناسخ را موهوم می‌دانند و در نزاع و جدل بر سر الفاظ پای می‌فشرند.^{۵۴}

سپس وی بیان می‌کند در بهار سال گذشته که برای تفرج به خیابانهای دولتی رفته بود، در میان مردمی که دسته دسته در حال تفرج بودند به سیدالحکماء میرزا ابوالحسن مشهور به جلوه برخورد نموده از وی خواسته است تا به سئوالی در باب فرق میان حشر و تناسخ پاسخ گوید.^{۵۵} مرحوم جلوه نیز در پاسخ سئوال گلپایگانی، حشر و تناسخ را تعریف و ابطال تناسخ را با براهینی بیان نموده است.^{۵۶} ولی گلپایگانی که به زعم خود در میان کلمات پیامبران استنادی برای براهین جلوه نمی‌بیند، پاسخ حکیم را کافی نمی‌داند^{۵۷} و اصرار دارد که به جای اتکا به قول متکلمین و حکما و اشرافیان باید به کلمات انبیا(!) و قرآن توجه داشت (باید توجه داشت که استنادات بهاییان به قرآن بر اساس تأویل و عوام‌فریبی و به دور از هرگونه آشنایی با مفاهیم ابتدایی تفسیر و فهم آیات قرآن بوده است.) به هر حال این شخص در نهایت با احساس پیروزی اعلام می‌کند که ابوالحسن جلوه در مقابل او پاسخی نیافته، از ادامه صحبت هم منصرف شده است. از این رو همواره ارباب علوم ظاهره در حال القای کلمات و الفاظ به مردم و بازداشتن آنها از «حقیقت» اند چرا که اساساً کار حکما، ایجاد «تفرقه» است و اصلاً حشر چه و تناسخ کدام است و مقصود اصلی همان است که یک روح به جنت و یا نار فرود بیاید. لذا برای صعود به عوالم قدس روحانی باید صرفاً به کتاب اقدس و سایر کتب بهاییان توجه بلیغ نمود.^{۵۸}

نکته قابل توجه در پایان نامه وی اینکه وی این دوره را دوره قیامت و زمان مؤاخذه همگان در باب اعمالشان دانسته و بیان می‌دارد که اساساً هر کلامی غیر از کلام بهاییان «شبهه» ای است از جانب ارباب کفر و نفاق.^{۵۹} البته بعید نیست که مقصودش از ارباب کفر و نفاق، حکیم جلوه باشد که ما وی را از حکمای اربعه و از پایه‌گذاران و استادان بلندپایه مکتب فلسفی و عرفانی تهران می‌دانیم.

گفتنی است که عموماً استنادات قلم به دستان این فرقه به وضوح عاری از مبانی ساده عقلی و علوم ضروری برای تمیز صواب از خطاست؛ در حالی که حتی نمی‌توان نگرش اسلامی آنان را برخاسته از متونی تحریف ناشده دانست. در مقابل، مآخذ حکمت و فلسفه اسلامی نه صرفاً

مکتوبی از ابوالفضل گلپایگانی در باب معاد و...

اقوال متکلمینی چند، بلکه در واقع برخاسته از وحی الهی و گفتار نبوی و روایات و تعالیم ائمه شیعه است.

با مروری بر آثار حکیمان شیعه این معنا را به سهولت می‌توان دریافت که اساس فلسفه و سرچشمه الهام حکما مبتنی بر وحی آسمانی بوده، با کفر و نفاق که پیروان این فرقه ضاله خود در آن غوطه‌ورند، فرسنگها فاصله دارد. منابع اصیل و غنی و بویژه منابع شیعی در پیدایش و استمرار فلسفه اسلامی در ایران حایز اهمیت است. این کلام نبوی است که «یا علی چون مردم اندر کثرت عبادت رنج می‌برند تو اندر ادراک معقول رنج بر، تا بر همه سبقت گیری.»

امروزه استدلالات موهوم و عوام‌پسند بهاییان با آب و رنگ جدیدی مطرح می‌شود؛ همان طور که این فرقه از بدو پیدایش ابزار مناسبی در دست دولتهای استعمارگر محسوب می‌شد، در قرن اخیر نیز استعمار جدید برای زدودن اصالت مذهب و به انزوا کشیدن عموم ادیان حقیقی الهی، حامی مسلکهای جدیدی چون بهائیت در ایران و وهابیت در عربستان بوده، شعارهایی نظیر دفاع از حقوق بشر و توجه به اقلیتهای مذهبی تنها بهانه‌هایی در این راستاست.^{۶۰}

این اسناد تأییدی است برای حساسیتی که امروزه مسلمانان روشن‌بین بویژه متفکران و اندیشمندان جهان اسلام نسبت به سوابق اقدامات سلطه‌جویانه استعمار نشان می‌دهند؛ اقداماتی نظیر تبلیغات مسیحیان صهیونیست^{۶۱} در جهت محدود کردن جوامع اسلامی در زمینه علوم هسته‌ای و در برابر، ترغیب مسیحیان و یهودیان به پذیرش بازگشت مسیح(ع) پس از وقوع جنگ جهانی هسته‌ای که طی آن تمامی کافران به ادیان تحریف شده مسیحیت و یهودیت نابود خواهند شد و پس از آن ملکوت الهی فراخواهد رسید؛ «اقدامی چون همیشه استعماری و در قالبی فرهنگی و مذهبی.»

پانوشتها

- ۱- مدرسه مروی در شمار نخستین مراکز علمی قرن سیزده و چهارده ایران بود که «خان مروی» برای تدریس حکمت در پایتخت جدید ایران آن را تأسیس کرد.
- ۲- آخوند ملاعلی نوری فیلسوف، فقیه و حکیم، ادیب و شاعر از متشرعین فلاسفه که در مازندران و قزوین مقدمات علوم را آموخت. سپس به اصفهان رفت و نزد میرزا ابوالقاسم مدرس و آقامحمد بیدآبادی و... تلمذ نمود. او با علمای بزرگی چون میرزای قمی و حاجی کلیبایی دوستی داشت. پس از آنکه شاه قاجار به خواست محمدحسین خان مروی از وی برای تدریس در مدرسه مروی دعوت نمود، آخوند ملاعلی نوری در پاسخ نوشت که در حوزه اصفهان متجاوز از چهارصد طلبه را سرپرستی می کند که شایسته حضور در درس او هستند و چنانچه به تهران بیاید موجب پریشانی آن همه طلاب علم خواهد شد.
- ۳- وی در زنوز تبریز متولد شد. در خردسالی از زنوز به خوی رفت و به تحصیل علوم عربی و ادبی مشغول شد. در کربلا نزد سیدعلی طباطبایی و در قم نزد میرزا ابوالقاسم قمی به فراگیری اصول و فقه پرداخت. وی سپس به حوزه علمی اصفهان و محضر پرفیض آخوند نوری شتافت و در کنار ادامه تحصیل فقه و اصول نزد دیگر استادان به نام به تحصیل علوم حکمیه اهتمام تام نمود و از شاگردان خاص وی گردید. مهم ترین اثر وی «انوار جلیه» نام دارد. وی را می توان پایه گذار مکتب فلسفی تهران دانست که تا پایان عمر نیز بدین مهم همت گمارد.
- ۴- نصر، سیدحسین، روزنامه ایران، ۱۳۸۴/۳/۲۳.
- ۵- قاسمی پویا، اقبال، مدارس جدید در دوره قاجاریه، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷، ص ۳۴.
- ۶- روزنامه ایران، ۱۳۸۴/۳/۲۳.
- ۷- مشهور به صهبا و استاد مسلم مکتب ملاصدرا و برجسته ترین استاد عرفان مکتب ابن عربی. متولد ۱۲۴۱ق در قمشه است که برای تحصیل حکمت به اصفهان رفت و از محضر ملا محمدجعفر لاهیجی و میرزا حسین نوری بهره برد. مهم ترین استاد وی سیدرضی لاریجانی بود. وی در پی مهاجرت بعضی علما به تهران و برخی ناراضیاتیها رهسپار تهران شد و تا زمان مرگش در ۱۳۰۶ خصوصاً در عرفان صدها شاگرد تربیت نمود.
- ۸- وی فرزند ملا عبدالله زنوزی و مشهور به حکیم مؤسس می باشد. تحصیل فلسفه و عرفان را در اصفهان آغاز نمود ولی سرانجام در تهران ساکن شد. بسیاری از فیلسوفان مکتب تهران از شاگردان او بودند. نکته مهم در مورد وی، تألیف کتب متعددی است که در میان آنها *بدایع الحکم* به عنوان اولین اثر فارسی و تطبیقی سنت فلسفه اسلامی جایگاه ویژه ای دارد. وی از شاخص ترین چهره های مکتب صدرایی است که دیدگاه های جدیدی را در قالب این مکتب ارائه نمود و به نوعی باب مواجهه با فلسفه غربی را در درون مکاتب سنتی فلسفه اسلامی گشود.
- ۹- وی شاگرد حاج ملا هادی سبزواری است که بعدها به تهران سفر کرد. مهم ترین دلیل شهرتش تبصر در ریاضیات است که در قرن سیزده همچنان در کنار فلسفه تدریس می شد (البته این سنت تا زمان علامه شعرانی نیز ادامه یافت).
- ۱۰- صدوقی سها، منوچهر، تاریخ حکما و عرفا، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۲، صص ۶۳ و ۶۴.
- ۱۱- روزنامه ایران، ۸۴/۳/۲۴، نیز رک: طارمی، عباس، «آشنایی با حوزه فلسفی - عرفانی تهران»، خردنامه صدرا، ۱۳۸۱، شم ۱۶.
- ۱۲- برونی، علی، «تاریخچه پیدایش بابیت و بهائیت»، نشریه حوزه اصفهان، ۱۳۷۹، شم ۱ و ۲.
- ۱۳- همان.
- ۱۴- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، معاد از دیدگاه حکیم مدرس زنوزی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۲، صص ۱۶ و ۱۷.
- ۱۵- شاگرد شیخ بهایی و استاد علامه مجلسی و از حکما و متکلمان به نام عصر صفوی.
- ۱۶- زواره ای، گلشن جلوه، ص ۲۲۶.
- ۱۷- همان.
- ۱۸- بنای این مدرسه در پایان سلطنت شاه سلیمان صفوی توسط حکیم الملک اردستانی به اتمام رسید.
- ۱۹- جلوه، ابوالحسن، رساله فی بیان استجابات الدعاء، قم، مؤسسه امام هادی (ع)، ص ۱۱.

مکتوبی از ابوالفضل گلپایگانی در باب معاد و...

- ۲۰- سهیلی خوانساری، احمد، *دیوان اشعار حکیم جلوه*، ص ۶.
- ۲۱- وی فرزند آخوند ملاعلی نوری است و از اکابر و حکما و فلاسفه در میان شاگردان آخوند به شمار می‌آید. او حاشیه‌هایی بر برخی از کتب حکمت و معقول زده است.
- ۲۲- شارح مشاعر.
- ۲۳- معروف به مولانا، مدرس حکمت متعالیه در اصفهان و شاگرد آخوند نوری که پس از استاد، تدریس معقول را عهده‌دار شد.
- ۲۴- از علما و مدرسین بزرگ حکمت در اصفهان و از شاگردان ملاعلی نوری.
- ۲۵- مدرس بزرگ حکمت متعالیه و عرفان نظری در اصفهان و تهران. مرتبه او در تسلط بر افکار محی‌الدین در مرتبه‌ای پس از شارحان ابن عربی دانسته شده است. آغاز حوزه عرفانی تهران نیز پس از آمدن وی به تهران بوده است.
- ۲۶- مدرسه دارالشفا از آثار فتحعلیشاه است که جهت بیمارستان ساخته شد و پس از وفات وی به صورت مدرسه درآمد. کتابخانه این مدرسه توسط حکیم جلوه ترتیب داده شده است.
- ۲۷- رساله فی بیان استجابت الدعاء، ص ۱۱.
- ۲۸- *دیوان اشعار جلوه*، ص ۷.
- ۲۹- افضل الملک، غلامحسین خان، *افضل التواریخ*، ص ۱۰۶.
- ۳۰- همان.
- ۳۱- دولت‌آبادی، یحیی، *حیات یحیی*، صص ۱۱۲ و ۱۷۵.
- ۳۲- *گلشن جلوه*، ص ۲۲۷.
- ۳۳- همان، ص ۲۲۸.
- ۳۴- *تاریخ حکما و عرفا*، صص ۴۶۷ تا ۴۸۴.
- ۳۵- مدفون به ابن بابویه.
- ۳۶- نشریه حوزه اصفهان، شم ۱ و ۲.
- ۳۷- افراسیابی، بهرام، *تاریخ جامع بهائیت*، صص ۳۱۷ تا ۳۲۳.
- ۳۸- همان، ص ۳۲۷.
- ۳۹- عکا.
- ۴۰- نشریه حوزه اصفهان، شم ۱ و ۲.
- ۴۱- رضائزاد، عزت‌الله، «از بابتی گری تا بهایی گری»، نشریه انتظار، شم ۱۰.
- ۴۲- راثین، اسماعیل، *انشعاب در بهائیت*، ص ۱۴۸.
- ۴۳- نشریه انتظار، شم ۱۰.
- ۴۴- همان.
- ۴۵- زاهد زاهدانی، سعید، *بهائیت در ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، صص ۱۰۹ و ۱۰۲.
- ۴۶- از آثار محمدعلی باب می‌توان به *احسن القصص*، *صحیفه عدلیه*، *الواح*، *بیان عربی و بیان فارسی* و از آثار بهاء‌الله به *ایقان*، *بدیع*، *مبین*، *اقدس و الواح* اشاره نمود.
- ۴۷- *بیان عربی*، باب ۶.
- ۴۸- همان، باب ۱۰.
- ۴۹- عنوان سندی به همین نام در سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، شم سند ۲۹۵۰۰۳۰۶۷، آرشیو ۳۷۰ ب آر ۱.
- ۵۰- سند شم ۱.
- ۵۱- سند شم ۱ و ۲.
- ۵۲- سند شم ۶.
- ۵۳- سند شم ۷.
- ۵۴- سند شم ۵.

مضمونہ مطالعات تاریخ

- ۵۵- سند شم ۳.
- ۵۶- سند شم ۳.
- ۵۷- سند شم ۴.
- ۵۸- سند شم ۵.
- ۵۹- سند شم ۷.
- ۶۰- نشریہ انتظار، شم ۱۰.
- ۶۱- Christian Zionists.



پروہش گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی